

هو  
۱۲۱

پرش و پسخ

# باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیه‌شاه)

صد و شصت و هشتم

پاییز ۱۳۹۲

## فهرست

جزوه صد و شصت و هشتم - پرسش و پاسخ باگزیده مائمی از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه)

صفحه

عنوان

- عزاداری و تأثیر و گریه تا چه اندازه ای درست است؟  
امام حسین که می دانستند شهید می شوند پس چرا  
قیام کردند؟ ..... ۷
- مرگ چیست و بعد از مرگ چه خبر است؟ آیا ترس از مرگ  
صحیح است؟ ..... ۱۴
- اینکه می گویند برای هر خانواده دو بچه کافی است، صحیح  
می باشد؟ علت ازدواج نکردن جوان ها چیست؟ ..... ۲۱
- اگر عطار شیعه بوده چرا در تذکرة الاولیاء از چهار امام اهل  
سنت مطالب یا کراماتی را بیان کرده است؟ ..... ۲۶
- چرا برخی سیزده را نحس می دانند؟ علت اینکه سیزده به در  
مردم به طبیعت و بیابان می روند، چیست؟ ..... ۳۶

آیا برای حلّ مشکلات زندگی می‌توان طلاق گرفت؟ ..... ۴۳

ازدحام جمعیت در مجالس فقری شهرستان و زحمت‌هایی

که اضافه می‌شود را چگونه رفع کنیم؟ ..... ۴۵

**فهرست جزوات قبل** ..... ۵۱

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلی شاه) پاسخ نامه ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه ها و سؤالات نمی باشد، لطف نمائید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمائید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمائید. با توجه به آنکه تهیه ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه ی خیریه و انتشاراتی صورت می گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه ی اشتراک، با شماره ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمائید.

بدینوسیله از همه ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته اند، سپاسگزاری می شود. مطالعه ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان پذیر می باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

[WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM)

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

\*\*\*

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسیم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر

ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟ برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

عزاداری و تأثر و گریه تا چه اندازه ای درست است؟  
امام حسین که می‌دانستند شهید می‌شوند پس چرا قیام کردند؟  
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

گفته شده است که اسلام عزا ندارد و همین حرف هم الان بهانه‌ای برای دشمنان تشیع شده که می‌گویند با وجود اینکه در اسلام عزا نیست، چرا شما عزاداری می‌کنید، چه کنیم؟! آن کسی که ما به او علاقه داشتیم، دشمنان ما او را شهید کردند، حال می‌گویند عزا نگیریم؟ نمی‌شود! به علاوه برای بررسی اینکه بینیم عزا چیست و چگونه است. باید در نظر بگیریم که خداوند مجموعه‌ی بشریت را به منزله‌ی یک موجود مستقلی که دارای زیروم است، آفریده است؛ مجموعه‌ی بشری مثل یک انسان ساعات خوش و غم دارد یعنی آنچه بر حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ رفت، بر جامعه‌ی بشریت خواهد رفت. عزا یعنی بر چیزی که از دست دادیم، تأسف بخوریم. عید یعنی به نعمتی که خدا داده است، شاد باشیم و شکرگزاری کنیم. خداوند گفته است در عید فطر ما برای شما عبادتی مقرر کردیم و حال که توفیق پیدا کردید و انجام دادید و یک چیزی به دست آوردید، شادی کنید. همینطور

در عید قربان: هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ<sup>۱</sup>، جدّ شما موفقیت پیدا کرد. امروز شما هم، آنهایی که توفیق پیدا کردید و مراسم حج را انجام دادید، این توفیق برایتان پیدا شد؛ این جشن دارد.

عزا یعنی اینکه بر اثر بی‌توجهی به امر الهی یک چیزی را از دست دادید، خداوند نعمتی که داد، پس نمی‌گیرد. إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ<sup>۲</sup>، جای دیگری می‌فرماید: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ<sup>۳</sup>، خدا ایمان شما را که نعمتی است و به شما داده ضایع نمی‌کند، پس این خود ما هستیم که ضایع می‌کنیم. بنابراین تأسّف خوردن بر هر عزایی، چه عزای ظاهری معمولی و چه غیر آن، تا حدّی طبیعی است، چنانکه پیغمبر ﷺ وقتی فرزندش را از دست داد، متأسّف بود و گریه کرد، این موضوع تا حدّی طبیعی است ولی باید کوشش کنیم که بتوانیم جبران نعمت از دست داده را کنیم؛ آیا عزاداری‌هایی که ما برای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و سایر ائمه داریم، این خاصیت را دارد یا نه؟ اگر این خاصیت را داشته باشد، مصداق همان شعر است که درست است که غم است ولی:

۱. سوره حج، آیه ۷۸.

۲. سوره رعد، آیه ۱۱.

۳. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب

از هر زبان که می شنوم نامکرر است

یعنی اگر عزاداری ما آن خصوصیت را داشته باشد، اگر هر روز سال هم عزاداری کنیم، مکرر نیست یعنی اگر کوششی باشد برای اینکه آنچه از دست داده‌ایم، جبران کنیم، مکرر باشد ایرادی ندارد، البته در این قضیه هم خداوند رحمتش را از ما نگرفت.

جانشینان حضرت بودند، هر کسی از یک جهت. امام سجّاد علیه السلام از لحاظ کلی جامعه و سایرین هم از جهات دیگر؛ ولی ما به عنوان یک فرد جامعه‌ی بشری باید بکوشیم این خطایی که از ما یعنی ملت اسلامی، در آن روز سر زده را جبران کنیم. متأسفانه جامعه‌ی بشریّت و جامعه‌ی اسلامی نتوانسته است کاملاً این را جبران کند، اما تکامل افکار و اینکه خداوند مسیر تفکر و تعالی جامعه را به سمت نجات و فلاح قرار داده، یک مقداری در راه جبران آن ضایعه کوشش شده است. باید بکوشیم از این جریانات این بهره‌وری را ببریم. اما در همان داستان رحلت فرزند خردسال پیغمبر، خود حضرت آمدند و در مراسم تدفینش شرکت کردند و گریه هم می کردند، در همین زمان خورشید گرفت، کسوف شد و برای اینکه مسلمین اشتباه نکنند که این کسوف به واسطه‌ی اندوه و گریه‌ی پیغمبر است، پیغمبر اشک‌ها را پاک کردند و گفتند



خورشید و ماه و زمین و همه‌ی اینها بندگان خدا هستند، طبق قاعده‌ای که خداوند برای همه‌ی مخلوقات مقرر کرده، کارشان را انجام می‌دهند، ربطی به این موضوع ندارد؛ ما همین احساس را باید داشته باشیم. تأثر ما به جای خود، نه اینکه گریه نکنیم. نه! گریه و تأثر به جای خودش است. تأثر از اینکه امامی که مثل پدر مهربانی بود، حیاتش را حاضر است برای بشریت، برای اسلام فدا کند، ما اینقدر کوتاهی کردیم که آن حضرت را شهید کردند، این تأثر و گریه دارد. اما جهت دیگر این تأثر آن است که ما نتوانستیم کاملاً عبرت بگیریم.

بنابراین گریه و تأثر هم بر این وقایع بجاست ولی باید عبرت هم بگیریم و اگر هم فقط عبرت بگیریم کافی نیست، بلکه چون تأثر هم لازمه‌ی بشریت است باید از این واقعه متأثر هم بشویم، چنانکه پیغمبر فرمود: من از مرگ فرزندم متأثر شدم. منتها در این مسیر خیلی افراط‌ها و تفریط‌ها شد، بعضی محققین یا پژوهشگران یادشان رفت که خود پیغمبر گفته است: *أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ*<sup>۱</sup>، گروهی از این مرحله خواستند یک تعبیراتی بکنند که اصلاً به جنبه‌ی بشریت آن حضرت مربوط نیست، که داستان‌هایش را شنیده‌اید، بعضی‌ها به عکس آنقدر مادی و به اصطلاح دو دو تا، چهار تا فکر

کردند که بر این قیام هم ایراد گرفتند، اعتراض کردند، نه آن عمل و نه این عمل درست است. باید توجه کنیم که حضرت امام حسین علیه السلام که نوهی رسول خداست، آیهی مذکور دربارهی ایشان هم صدق می‌کند. البته در مسیر زندگی بشری، آنچه خداوند مصلحت بداند بر قلب او الهام می‌کند و به او نشان می‌دهد. حضرت امام حسین علیه السلام هم موقع زیارت قبر پیغمبر بر دلش به قولی برات شده بود و به قلب او الهام شده بود، چه در خواب، چه در عالم بیداری (برای آنها خواب و بیداری یکی است) که کشته خواهد شد؛ دانست که شهید می‌شود. برای اینکه این شهادت را فقط به منزلهی کشته شدن یک نفر در تاریخ حساب نکنند و بگویند یک نفر با خلیفه سر حکومت دعوا داشت و با هم جنگ کرد و کشته شد، حضرت تمام نکاتی را که موجب رسوایی یزید و بنی امیه می‌شد؛ فراهم کرد. ما نمی‌دانیم، در آنوقت به این قصد بود یا نبود؛ ولی امر الهی بود، چون هر کاری می‌کرد به امر الهی بود. امر الهی بر این قرار گرفت که وقایع به نحوی باشد که آبروی دشمنان خدا ریخته شود.

خداوند در قرآن به پیغمبر دستور می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ<sup>۱</sup>، آنچه به تو گفتیم برسان. همین دستور را پیغمبر به ما

و به ائمه هم داده است. امام حسین علیه السلام هم برای اینکه این پیام را برساند و وظیفه‌اش را انجام دهد، باید اینگونه عمل می‌کرد، خداوند برای امام معصوم به عنوان وظیفه‌ی الهی مقرر فرموده است که اگر امکان فراهم بود، حکومت بکند، فرض بفرمایید که مثلاً بعد از رحلت پیغمبر اگر مردم به علی علیه السلام خلیفه و حاکم مراجعه می‌کردند، حضرت امتناع نمی‌کرد؛ وظیفه‌اش بود انجام می‌داد. این بزرگواران در امر باطن وظیفه‌ی امامت بر مؤمنین را داشتند. و در امر ظاهر نیز اگر امکان داشت وظیفه‌ی ریاست و حکومت داشتند. در قضیه‌ی کربلا هم، اهل کوفه نامه‌هایی متعدد به حضرت اباعبدالله‌الحسین نوشتند و به قولی، دوازده هزار نفر به حضرت نامه نوشتند و عرض کردند که ما پیرو تو هستیم و وظیفه‌ات این است که بیایی حکومت را به دست بگیری. شاید این جملاتی که آنها بیان کردند یک تهدید الهی بود که تو باید وظیفه‌ات را انجام دهی، لذا حضرت نه برای اینکه حکومت را به دست بگیرد، زیرا می‌دانست که شهید می‌شود ولی مع‌ذلک برای اینکه به ما بفهماند که جان هم در راه خداوند ارزشی ندارد، قیام کرد و از طرف دیگر برای جامعه‌ی اسلامی در روز قیامت دلیلی نباشد بگویند که چرا حکومت بر ما را نپذیرفتی، حضرت این کار را کردند و آن بی‌وفایی مردم را دیدند.

البته بسیاری از وقایع تاریخی با هم ارتباط دارند و می‌توان گفت: قضیه‌ی سقیفه‌ی بنی‌ساعده نقطه‌ی عطفی بود که معلوم می‌کند بعد از آن چگونه خواهد شد؟ منقول است می‌گویند عمر خلیفه‌ی دوم، اوّل کسی بود که با ابوبکر بیعت کرد یعنی دستش را آورد جلو و گفت دستت را بده با تو بیعت کنم که سرو صداها بخوابد. او گفت این بیعت یک واقعه‌ی اضطراری و لغزش بود که خداوند مسلمین را از شروری که ممکن است بیاورد، حفظ کند و می‌بینیم که تمام شرور بعدی از این بود.

مرگ چیست و بعد از مرگ چه خبر است؟

آیا ترس از مرگ صحیح است؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در مورد بعد از مرگ خیلی سؤال می‌شود. این میل به دانستن در بشر طبیعی است. آدم از مجهول می‌ترسد. گاهی این مسأله فقط به صورت نگرانی ظاهر می‌شود و گاهی این ترس خیلی قوی و به صورت‌های شدید دیگری آشکار می‌شود. مثلاً شما وقتی به دکتر مراجعه کرده‌اید و آزمایش نوشته، نگران می‌شوید که نتیجه چه خواهد شد؟ آزمایش را می‌دهید تا زمانی که نتیجه‌ی آن را بدهند، شما یک نگرانی و ترس دارید. برای چه؟ چون از مجهول ترس دارید. آنچه برای شما مجهول است، ترسناک هم می‌شود. مرگ هم چنین چیزی است؛ به اضافه‌ی اینکه در مرگ یک ایده‌ی فنا هم وجود دارد. می‌گویند: مرگِ فلان چیز؛ یعنی فانی می‌شود و از بین می‌رود. از بین رفتن هم بطور طبیعی برای بشر سبب نگرانی می‌شود. این دو نگرانی هنگامی که با هم جمع شوند، ترس بر انسان مسلط می‌شود و بر همه‌ی فعالیت‌های انسانی‌اش حکومت می‌کند. اگر انسان ترس از خدا داشته باشد، همه‌ی ترس‌های دیگر از بین می‌رود. هم ترس از خدا و هم امید به خدا داشته باشد.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۲/۸ ه. ش.

یک بچه هر چه می خواهد، از پدرش می خواهد؛ حتی اگر پدرش به او ندهد، ناراحت می شود، مثلاً می گوید: بابا اخ است و او را می زند. بعد هم همان موضوع که پیش آمد، نگران است که اگر مجدد آن را بخواهد، پدر به او می دهد یا نه؟ مردد است که آن را بخواهد یا نه؟ ولی باز هم همیشه امیدوار است که پدرش به او پاداش بدهد.

در قدیم چیزهایی در کوچه می فروختند. افرادی بستنی داشتند و با صدای بلند فریاد می زدند: «آی بستنی، آی بستنی». بچه ها معمولاً دلشان می خواهد که بستنی بگیرند و بخورند ولی دیدم بچه ای گذشت و هیچی نگفت. بعد که بستنی فروش رد شد، گفت: بابا جون من کار خوبی کردم که به شما نگفتم بستنی می خواهم؟ پدرش پاسخ داد: بله! بارک الله! کار خوبی کردی. گفت: پس به من پاداش بدهید و یک بستنی برای من بخرید. این مسأله بچه گانه و خنده دار است ولی زندگی همه ی ما همین است. تمرّد از امر خدا می کنیم، بعد هم از همان خدا پاداش می خواهیم.

اما در مورد ترس از مرگ؛ زمانی ماتریالیسم، اول اقتصادی بود و بعد کم کم سیاسی شد. ماتریالیسم از قدیم بوده که به اصطلاح خدا را قبول ندارند. اگر قبول ندارند، واقعاً به همان طبیعت معتقد باشند و بگویند ما مثل همه ی موجودات بطور

طبیعی آمده‌ایم و بطور طبیعی هم خواهیم رفت ولی آنهایی که به خدا معتقد هستند که شاید نودونه درصد مردم روی زمین باشند، آنان به مافوقی که همه‌ی جهان را خلق کرده، باور دارند در قرآن آمده است: *الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ*<sup>۱</sup>، آن خداوندی که مرگ و حیات را خلق کرد. آخر مرگ اگر فنا باشد که خلق کردن ندارد، اما از نظر گوینده‌ی این کلمات (یعنی خداوند) مرگ، فنا نیست. مرگ تبدیل نحوه‌ی زندگی است.

سؤال شده که مرگ چیست و بعد از مرگ چه خبر است؟ یا یکی پرسیده که آیا بعد از مرگ ما را به کره‌ی دیگری می‌برند؟ نه. این شدت علاقه‌مندی ما به همین زندگی است که امیدواریم همین زندگی در جای دیگری نیز ادامه پیدا کند، در این مورد خیلی مثال زده‌ایم. وقتی کسی بعد از تصادفی خیلی شدید مصدوم شد، وقتی می‌خواهند در بیمارستان او را عمل کنند، خیلی چیزها را کنار می‌گذارند. فرض کنید اگر یکی از کلیه‌ها صدمه دیده، آن را کنار می‌اندازند. بعد می‌بینند یک دنده هم صدمه دیده نمی‌توانند درست کنند، آن را هم همینطور. فردی که تا یک دقیقه‌ی پیش کلیه‌اش مریض بود و درد داشت، حالا دردی احساس نمی‌کند، درد عمل را احساس می‌کند، اما درد کلیه را احساس نمی‌کند. اگر

فرض کنیم این عمل جراحی دردی ندارد، خیال این شخص راحت است، چون کلیه را که دردناک بود، کنار گذاشتند. حالا آن چیزهایی که دور انداختند، جان دارند یا ندارند؟ قبلاً در بدن محو بودند. همان جانِ کلی که او داشت و صدمه دید، همان جان در آن هم بود؛ ولی حالا آن جان در آن نیست، پس اکنون چه هستند؟ یک تگه گوشت و استخوان. بیندازید پیش گربه، برمی دارد و می خورد. در قدیم می گفتند مرگ از پای فرد شروع می شود و بالا می آید و همینطور یکی یکی اعضای را رها می کند، وقتی همه ی اعضای را رها کرد، دیگر دردی احساس نمی کند، اول درد کلیه را از مصدوم گرفتند، بعد درد دنده و بعد درد زانو و درد کمر را، او از لحاظ بدن سالم بود، ولی بدن را دور انداختند. بدن یک تگه گوشت است. همانطور که کلیه را عمل کردند و دور انداختند و دیگر دردی احساس نمی کند، حالا همه ی بدن را انگار جراحی کرده اند و دور انداختند. بنابراین از خودِ مرگ هیچ دردی و ناراحتی احساس نمی کنید، همه ی دردهایی که می گویند، زمان مرگ هست، در واقع پیش از مرگ است.

فرض کنید کسی مثلاً به علت بیماری حصبه دارد می میرد. همه ی دردهای آن تا وقتی است که هنوز نمرده است ولی وقتی مُرد که روح ندارد، دردی ندارد. اگر دردی هست تا قبل از مرگ



است. و الا مرگ دردی ندارد.

بعد که مُرد چه می‌شود؟ ما به صورت ظاهر چشم و گوش داریم، این حواسِ خمسَه از بین می‌رود. چشم و گوش از بین می‌رود، لامسه از بین می‌رود، تا پیش از اینکه اینها از بین برود، او با این چشم نگاه می‌کرد و چیزی می‌فهمید. خود چشم که همان چشم قدیم است. آن چه بود که می‌دید؟ و حالا همان چشم هست و نمی‌بیند؟ یک چیزی غیر از این شکل ظاهریِ حذقه‌ی چشم وجود دارد که ما با آن می‌بینیم، چیزی غیرمادی است و آن را جراحی نمی‌کنند دور بریزند. برای اینکه اصلاً دور ریختنی نیست. جان وجود دارد. حافظه وجود دارد. اینها همه وجود دارند. فقط این بدن وجود ندارد و به آن هم احتیاجی نیست. او می‌گوید: من چیز دیگری نمی‌خواهم ببینم. همان‌ها را با خاطرات آن جمع می‌کنم، چیز جدیدی نمی‌خواهم ببینم. چون نمی‌خواهم ببینم، نیاز به چشم و گوش و چیزی از این بدن ندارم. از بدن بی‌نیاز می‌شود. وقتی از بدن بی‌نیاز شد، همه‌ی دنیا دست اوست یعنی دیگر مکان و زمان برای او مفهومی ندارد. یک دقیقه اینجاست، فوراً می‌تواند همان دقیقه به پاریس برود. آن کوله‌باری که آن موجود دارد، ممکن است اسباب شادی یا اسباب ناراحتی باشد. وقتی شما در همین زندگی معمولی و دنیایی می‌خواهید به

مسافرتی بروید، بسته به اینکه چه بردارید، یکی، یک کیف برمی دارد و می رود، یکی کوله بار سنگینی برمی دارد، کسی چند تا چمدان برمی دارد و می رود. آن موجودی که گفتیم بدن را رها کرده، بار همراه او هست. حالا چه باری است؟ نمی دانیم. یک وقت ممکن است بار او بلیت هواپیمایی باشد. بنشیند در هواپیما و بی زحمت برود. یک وقت، بار او ممکن است شکستنی باشد که باید خیلی از آن مراقبت کند. از آنجا باید ترسید، نه قبل از مرگ.

برای بعد از مرگ هم نه اینکه بپرسیم چه می شود؟ چطور می شود؟ ما چه می دانیم چه می شود. اگر خدا می خواست ما بدانیم چه می شود، خود او صریحاً می گفت. داستانی است که می گفتند کسی سحر مشق تار می رفت (آنوقت ها خیلی سخت گیری می کردند) عبا روی دوش خود می انداخت و تار را زیر عبا می گذاشت که کسی نبیند و می رفت تار می زد. یک رفیقی در راه به او رسید و گفت: داداش چه زیر عبا داری که برآمده است؟ او گفت: اگر می خواستم بدانی، روی عبا می گذاشتم. خدا هم اگر می خواست ما بدانیم، خود او می گفت.

فقط از باری که این مدّت حیات برای خود فراهم می کنیم، از اینها باید حساب ببریم. در مکتب عرفان به گروهی «محاسبی» می گویند، یعنی همیشه به این حساب می رسند و هر شب فکر

می‌کنند که به این بارِ آنها چه اضافه شده است؟ یکی از عرفا، حارث محاسبی بود.

به هر جهت از مرگ بدنی نترسید. طیب هست. دکتر هست. تا جایی که بشود می‌توان بدن را معالجه کرد. نگرانی نداشته باشید. ترس از خدا و امید به خدا داشته باشید. ترسِ تنها غلط است، زندگی را تباه می‌کند. امیدِ تنها هم صحیح نیست، آدم را جَری می‌کند.

## اینکه می‌گویند برای هر خانواده دو بچه کافی است، صحیح می‌باشد؟ علت ازدواج نکردن جوان‌ها چیست؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یکی از عللی که مسلماً در کمی ازدواج مؤثر است (به خصوص مدّتی است که تبلیغ هم می‌شود) این است که هر خانواده‌ای را می‌گویند: دو بچه کافی است. اگر تضمین بدهند که این دو بچه که اکنون هستند، حتماً خواهند بود و خدا تضمین بدهد، درست است؛ اما چه می‌دانیم؟ چندی پیش زن و مردی که فقط یک فرزند داشتند و بعد هم معلوم شد خود آنها اولاد بیشتری نخواسته‌اند، در حین رانندگی، تصادف کردند و ماشین آنها چپ شد و همین فرزند منحصراً، مُرد. خیلی متأثر شده بودند و تازه به این فکر افتاده بودند که بی‌خود اکتفا به یکی کردیم. خداوند به جای او بچه‌ای دیگر به آنها داد و بعد نه تنها یکی داشتند، با بودن اولی، دومی هم در راه بود. منظور اینکه اطمینان نیست که دو تا کافی است و هر دو تا، زنده بمانند. بشر فکر می‌کند، فکر خودخواهانه‌ای می‌کند، یعنی فقط فکر خود را می‌کند و فکر نمی‌کند که در این گردش طبیعت، او هم یک مهره است. ما هم خود مستقل هستیم و در قلمرویی که مستقل هستیم کارهایی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۲۱/۱۱/۱۳۸۶ ه. ش.

می‌کنیم، ولی یک قلمروی بالاتری هست که بر ما مسلط است. یکی از آن قلمروها گردش طبیعت است؛ مثلاً روال طبیعت بر این است که در نیمکره‌ی شمالی کره‌ی زمین، حالا زمستان باشد و در نیمکره‌ی جنوبی تابستان باشد. زمستان اینطور باشد و تابستان آنطور باشد. بله زمستان سرد است، می‌توانیم اگر گاز داشته باشیم، چراغ گاز و بخاری را روشن کنیم و گرم شویم، اما زمستان را نمی‌توانیم تغییر دهیم. تابستان اگر خیلی عرق ریختیم و ناراحت و خسته شدیم، شربت یخ درست می‌کنیم و یخچال داریم ولی تابستان را نمی‌توانیم عوض کنیم. ما همیشه باید این تابستان و زمستان را در نظر داشته باشیم، اینها را به عنوان مثال گفتم.

یکی از این قواعدی که خداوند در همه‌ی جانداران آفریده، غریزه‌ی بقای نسل و قانون وراثت و انتخاب اصلح است. دیده‌اید که انسان‌ها الان به کره‌ی ماه می‌روند و به مریخ هم می‌روند. آیا یک مرتبه اینطور شد؟ نه. در قدیم دانشمندان می‌گفتند که زمین ساکن است و نمی‌چرخد، این امر بعداً ثابت شد که چنین نیست؛ بعدی آمد خط خود را تعیین کرد تا به تدریج علم رو به تکامل رفت و فضاوردی کامل شد. در نسل‌ها هم همینطور است. داروین چون فقط روی حیوانات مطالعه داشت، نظری که دارد در مورد حیوانات، صددرصد درست بود، راجع به انسان‌ها فقط کمی

درست است، ولی انسان‌ها خود در آن دست دارند. او گفت: همه‌ی جانداران باید بقای نسل داشته باشند و رعایت کنند و نمی‌توانند از بقای نسل فرار کنند؛ مگر انسان که به حیوانات اهلی دسترسی دارد، تولید نسل آنها را هم در اختیار خود بگیرد، اگر بخواهد گوسفندها زیاد می‌شوند و اگر نخواهد نه؛ ولی بطور معمول هر نسلی یک مقدار تجربیات به دست می‌آورد. در حیوانات، خیلی گوسفندها در گله یکی، دو بار که از این راه رفته‌اند، فهمیده‌اند این راه علف ندارد، بعد از این، از آن راه دیگر رفته‌اند و این اطلاع و عادت را به دیگران هم گفته‌اند و به ارث رسیده؛ یا به ارث تربیتی یا به ارث جمعی و آن بعدی که این را به ارث برده، این خصلت را دارد و از نسل قبلی خود جلوتر و بهتر است.

در بشر هم باید قاعداً اینطور باشد که هر نسلی از نسل قبلی خود بهتر باشد، به چه شرطی؟ به شرط اینکه عیناً مثل غریزه‌ی طبیعی رفتار کنند یعنی جلوی امر خدا را نگیرند. اما تبلیغاتی می‌شود، مثلاً دولت چین اگر در قدیم کسی بچه‌ی دوّم یا سوّم داشت او را مجازات می‌کرد و چه بسا او را اعدام می‌کردند ولی بعد معلوم شد که در خفا خیلی از خانواده‌ها چند تا بچه دارند یعنی دولت نتوانست جلوی این غریزه را بگیرد و اخیراً آنقدر جمعیت برخی کشورها کم

شده که از این جهت نگران شده‌اند، در مورد کشورهای مثل ایتالیا، فرانسه و انگلستان می‌گویند سنّ جمعیت‌شان زیاد و موالید کمتر است یعنی همان‌هایی که برای ما توصیه کردند و آنقدر تبلیغات کردند که بچه‌های ما کم باشد، حالا خود آنها دچار دردسر شده‌اند و برای خانواده‌ها که به اصطلاح اولاد بیشتر داشته باشند، جایزه تعیین کرده‌اند، این هم یک جهتی است.

جهت اصلی دیگر مسائل اقتصادی است. مشکلات اقتصادی هم در همه‌ی دنیا هم‌اکنون وجود دارد. این از مسائلی است که خودبه‌خود همه‌ی جوان‌ها را مجبور می‌کند که ازدواج نکنند. حالا اگر جوانی طبق آیه‌ی قرآن که می‌فرماید: اگر گرفتاری نداشتند با هم ازدواج کنند، *يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ*<sup>۱</sup>، خدا از فضل خود به آنها می‌رساند. در قرآن، ازدواج توصیه و طلاق بد دانسته شده است. زیادی طلاق هم یکی از عللی است که جوان‌ها ازدواج نمی‌کنند، برای اینکه می‌بینند پدر و مادر خود آنها، که وجود خود او علامت این است که آنها یک وقتی میانه‌ی خوبی با هم داشتند، همین‌ها الان از هم طلاق گرفته‌اند، لذا می‌گویند ما چرا ازدواج کنیم که طلاق بگیریم و این گناه در جوامع بیشتر از جانب

---

۱. سوره نور، آیه ۳۲.

مردهاست؛ ولی این یکی از علل اصلی است. ان شاء الله خداوند رحمتی کند و ما را به راه راست هدایت کند؛ راه راست را هم برای ما آسفalte کند، ما نمی‌توانیم روی زمین سنگلاخ راه برویم؛ راه راست را برای ما ان شاء الله آسفalte کند که ما در آن راه برویم.



اگر عطار شیعه بوده چرا در تذکرة الاولیاء از چهار امام اهل سنت مطالب یا کراماتی را بیان کرده است؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

کتاب تذکره، یعنی کتابی که در آن شرح حال افراد مختلف نوشته شده باشد مثل: تذکره‌ی شعرا، تذکره‌ی عرفا، تذکره‌ی مهندسین، تذکره‌ی اولیاء. هر کتابی که تذکره‌ی اولیاء باشد، می‌توان آن را تذکرة الاولیاء نامید ولی در تاریخ ادبیات، تذکرة الاولیاء فقط به تألیف شیخ عطار گفته می‌شود که شرح حال عده‌ای از اولیاء است. البته منظور از شرح حال، شرح تاریخ زندگی آنها به معنایی که ما می‌گوییم نیست، بلکه در واقع شرح حالات معنوی و روحانی آنهاست. خیلی خوب است که تذکرة الاولیاء را بخوانید، منتها چند نکته در تذکرة الاولیاء هست که باید توجه شود.

اولاً تذکرة الاولیاء در دورانی نوشته شده که نام بردن از ائمه مجازات داشت (یا بنابه اصطلاحی که من برای آن انتخاب کردم، نام بردن ائمه در آن دوران، مالیات داشت) و مالیات و مجازات آن جان شخص بود و خیلی اشخاص به این دلیل و در این راه جان خود را از دست دادند. در این باره در کتاب معتبری خواندم که به نقل از شیخ عطار نوشته بود که در جلسه‌ی خلوت بیعت، پیر من

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۲/۳. ش.

اسامی دوازده امام را به من (یعنی عطار) تلقین کرد. اما عطار به دلیل وجود اختناق، اسامی دوازده امام را ذکر نمی‌کند ولی خودش در همان مقدمه می‌گوید که اگر نام یکی از ایشان را ببرم مانند آن است که نام هر دوازده تن را برده‌ام که آنها نور واحدی هستند. همانطور که می‌دانید در درویشی و تصوّف، اصطلاح تلقین، مخصوص ذکر است و این مطلبی که از عطار نقل شده نشان‌دهنده‌ی آن است که اسامی دوازده امام (ائمه) آنقدر محرمانه بوده که آنها را هم مثل ذکر تلقین می‌کرده‌اند (برخلاف امروزه که نام بردن از ائمه، آزاد است و در همین *فاتحة الاولیاء* و یا در خطبه‌ای که صبح‌های جمعه خوانده می‌شود، اسامی این بزرگان هست) در آن شرایط وقتی عطار می‌خواهد *تذکرة الاولیاء* را بنویسد ناچار است شرح حال دیگران را نیز بنویسد و در ضمن این شرح حال‌ها، شرح حال چهار امام اهل سنت را نوشته است (در لغت عرب، امام به معنای رهبر است و معنای آن متفاوت با معنایی است که ما در فارسی به کار می‌بریم) چهار امام اهل سنت عبارتند از امام احمد حنبل، امام شافعی، امام مالک و امام ابوحنیفه. حالا شما اگر مثلاً به ابوحنیفه ایراد دارید کار به اسم ابوحنیفه نداشته باشید و مطالبی را که عطار در ذیل نام ابوحنیفه آورده، به عنوان شرح حال یک بنده‌ی خدا بخوانید، اگر قابل استفاده است،

استفاده کنید و اگر ابوحنیفه همانطوری که در شرح او، عطار نوشته است، بوده، خدا او را رحمت کند. اگر می‌گویید که ابوحنیفه آنطور نبوده دست خود را روی اسم او بگذارید و بگویید: یک عارفی، یک بنده‌ی خدایی این را گفته است. حالا چون نام ابوحنیفه را آوردیم، یکی از مطالبی که عطار در تذکرة الاولیاء راجع به او ذکر کرده، بیان می‌کنم. ابوحنیفه می‌گوید: یک بار در جایی (مثلاً راهروی ساختمان اصلی دادگستری تهران که آنقدر پیچ‌درپیچ و مفصل است) می‌رفتم، دیدم دو نفر با هم صحبت می‌کنند، من چون گوشم تیز بود شنیدم که می‌گفتند: اینکه می‌آید ابوحنیفه است. من خوشحال شدم دیدم که به هم می‌گویند که او نه تنها هفده رکعت نماز واجب خود را می‌خواند بلکه مثلاً پانصد رکعت نماز مستحبی هم می‌خواند، من فکر کردم دیدم که مثلاً روزی سیصد رکعت نماز مستحبی می‌خوانم ولی برای اینکه حرف آنها راست در بیاید از آن شب مثلاً پانصد رکعت نماز خواندم. باز یک روز دیگر از جایی رد می‌شد دید که چند نفر به هم می‌گویند که این ابوحنیفه است، نه تنها نمازهای واجب را می‌خواند، بلکه هر شب مثلاً هزار رکعت نماز مستحبی می‌خواند، من فکر کردم دیدم که اینقدر نمی‌خوانم ولی برای اینکه حرف آنها راست باشد بعد از آن شبی هزار رکعت خواندم. بعد از مدتی شخصی به او گفت که مثلاً مردم

درباره‌ی تو می‌گویند که شب‌ها نمی‌خوابی. بعد از آن ابوحنیفه برای اینکه حرف آنها راست باشد، نیت کرد که شب‌ها نخوابد.<sup>۱</sup> حالا شما فکر نکنید که آیا این داستان واقعیت دارد یا ابوحنیفه آیا این کار را کرده است یا نه؟ بلکه به نَفْسِ داستان یا نکته‌ی عرفانی آن توجه کنید.

همچنین عطار در تذکرة الاولیاء در مورد امام محمد شافعی یا مالک یا احمد حنبل مطالب یا کراماتی را بیان کرده است. شما کار به نام نداشته باشید بلکه به مطالب عرفانی آن توجه کنید. هر چند که امام شافعی درباره‌ی اهل بیت می‌گوید که:

لَوْ كَانَ رَفُضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ

فَلَيْشَ هَذَا الثَّقَلَانِ اَنِّي رَافِضٌ

اگر رفض و ترک دین، دوستی آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است. همه‌ی جهان شهادت بدهید که من رافضی هستم (رافضی یعنی کسی که دین را ترک کرده و قبلاً به شیعیان به طعنه می‌گفتند رافضی یعنی کسانی که دین را ترک کرده‌اند) و امام شافعی این صراحت را داشت که این شعر را بیان کند و شلاق خورد و زندان رفت و یا در جای دیگر گفت:

۱. تذکرة الاولیاء، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح دکتر محمد استعلامی، چ ۸، ۱۳۷۴، تهران، زوآر، صص ۲۴۳-۲۴۴.

مات شافعی و لَم يَدْرُ  
عَلَى رُبُّهُ أَمْرٌ لَهُ اللَّهُ

شافعی مُرد و نتوانست بفهمد که علی پرورنده‌ی او یا استاد اوست یا خداوند(الله) پرورنده‌ی اوست.

نکته‌ی بعد اینکه عطار علاوه بر اینها در مقدمه‌ی تذکرة‌الاولیاء گفته که بعد از قرآن هیچ چیز مهمتر از سخن اولیای خدا نیست سپس از دو امام که تشیع به آنها شناخته می‌شود یعنی حضرت صادق و حضرت باقر علیه‌السلام نام برده (و ما این دو امام را باقرین یعنی دو باقر یا صادقین یعنی دو صادق می‌نامیم به این دلیل که هر دو را مثل هم حساب می‌کنیم) عطار در شرح حال این دو بزرگوار خصوصیات و کمالاتی را بیان کرده که نمی‌توان گفت عطار شیعه نیست چون این مطالب مغز شیعه است ولی عطار زیرکی کرده برای اینکه نفهمند او شیعه است و به قولی غلط‌انداز باشد برخلاف ترتیب امامت این دو بزرگوار که اوّل حضرت باقر بوده و بعد حضرت صادق، شرح حال حضرت صادق علیه‌السلام را در ابتدای کتاب آورده و کتاب را با شرح حال آن بزرگوار آغاز کرده و شرح حال حضرت باقر را در انتهای کتاب آورده است.

مسأله‌ی دیگر در تذکرة‌الاولیاء حالات مختلفی است که اولیاء داشته‌اند. مثلاً حارث محاسبی که روش سلوکی او مشخص و

مشهور بوده که می‌گفتند محاسبیون و آن روشی که می‌گفته است هر شب باید حساب زندگی را بکنم، نه حساب اینکه مثلاً چهارده تومان به چه کسی دادم و پانزده تومان از چه کسی گرفتم. بلکه، حساب دل را بکنند. در شرح حال جنید بغدادی هم گفته که او اهل صحو و هشیاری بود و یا در شرح حال بایزید بسطامی گفته که او اهل سُکر و مستی بود.

شما همه‌ی اینها را بخوانید ولی معلوم نیست که این حالات با حال خود شما منطبق باشد، بلکه معنای آن را بفهمید و هر کدام را هم که نفهمیدید، بپرسید و آقای کاشانی صبح روزهای دوشنبه برای این به کتابخانه‌ی صالح می‌آیند که بپایید و سؤالات اینطوری را بپرسید ولی تصوّر نکنید که خود شما باید این حالات را داشته باشید. برای اینکه بهتر متوجّه این موضوع بشوید، مثالی بیان می‌کنم: کتاب *تذکرة الاولیاء* به اصطلاح مثل این مزون‌های لباس امروزی است. در مزون‌های لباس، مثلاً پانصد دست لباس، دوخته شده که شما چند دست آن را می‌پسندید و به تن می‌کنید و سپس متوجّه می‌شوید که بین آن چند دست لباس هم، یکی گُشاد است، یکی بلند و یکی کوتاه است، لذا اگر می‌خواهید از آن مدل لباس داشته باشید و بر تن کنید، باید به خیاط آنجا سفارش کنید و بگویید که از این مدل می‌پسندم و بیا اندازه بگیر تا لباس اندازه‌ی

شما دوخته شود. درویشی همان خیاط‌باشی است که مدل گرفته و به اندازه‌ی متناسب شما لباس فراهم کرده است. به همین دلیل باید مطابق با همان حال معنوی که به شما عطا شده است، قدم بردارید و به همین دلیل گفته‌اند که راه به سوی خدا به عدد انفاس خلاق است برای اینکه هر شخصی دارای حالتی است. مثلاً فرض کنید برای دو برادر دوقلو بخواهند لباس بدوزند اگر اندازه‌ی لباس یکی را بگیرند و برای هر دو بدوزند، لباس به تن دومی تنگ یا گشاد است.

عطار نیز با توجّه به این اختلافات حالات معنوی در مقدمه‌ی تذکرة‌الاولیاء آورده است که حالات اولیاء مختلف است: گروهی اهل معرفت هستند و گروهی اهل معاملت و بعضی اهل محبّت و بعضی اهل توحید.<sup>۱</sup> بعضی اهل معاملت هستند یعنی چه؟ یعنی اینکه می‌گویند: ما بیعت کرده‌ایم و در اختیار مولی هستیم. بیعت ما به استناد: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ<sup>۲</sup> بوده است. بیعت این است که خداوند جان و مال مؤمنین را می‌خرد یعنی با مؤمنین معامله می‌کند و در ادامه می‌فرماید: قیمت آن بهشت است (بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ) لذا اهل معاملت کسانی هستند که در کمال هوشیاری می‌گویند: ما همه چیز خود را

۱. تذکرة‌الاولیاء، صص ۵-۶.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

به خداوند فروخته ایم و معامله‌ی ما انجام شده منتظر وعده‌ای که خداوند داده است هستیم، تا عطا فرماید.

بعضی‌ها اهل محبت هستند به این معنی که می‌گویند: این خداوندی که من را آفریده، تمام نعمت‌های دنیا را خلق کرده و فرموده که فعالیت کنید تا از این نعمت‌ها بهره ببرید و هم او فرموده که **وَآتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ**<sup>۱</sup>، هر چه خواستید به شما دادم. من این خدا را خیلی دوست دارم و هر چه دارم و هر چه می‌خواهد مال اوست. من اهل محبت او و دوستدار او هستم. به عنوان مثال فرض کنید در زندگی عادتتان با شخصی معامله می‌کنید و از طرف معامله هم بدتان نمی‌آید ولی ممکن است با شخص دیگری معامله کنید و وقتی که با او روبه‌رو می‌شوید از او خوشتان بیاید و چون او را دوست دارید، یکی، دو ساعت هم بنشینید و حرف‌هایی غیر از معامله‌ی مذکور با او بزنید و معامله برایتان مطرح نباشد بلکه از مصاحبت با او لذت می‌برید. نسبت به خداوند هم، اشخاصی این حالت را دارند که دوستدار او هستند و خداوند هم آنها را دوست دارد. چنانکه در قرآن می‌فرماید: **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ**<sup>۲</sup>، اگر خدا را دوست دارید، اطاعت من کنید تا خدا هم شما را دوست داشته باشد. اینها اهل

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۱.



محبت هستند.

یک عده‌ای هم اهل معرفت هستند، خدا را شناخته‌اند و به معرفت قدم برمی‌دارند، به قول سنایی که می‌گوید:

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی

نروم جز به همان ره که توام راهنمایی

و به واسطه‌ی شناختی که به خداوند پیدا کرده‌اند، او را شایسته‌ی عبودیت یافته‌اند و او را بندگی می‌کنند. علی عَلَيْهِ السَّلَام از همه‌ی اینها بالاتر است یعنی همه‌ی این درجات را داشته و طی کرده است. مثلاً در آن عبارت مشهور، حضرت می‌فرماید: خدایا! من تو را از ترس جهنم تو نیست که می‌پرستم و به امید بهشت تو هم نیست که می‌پرستم بلکه چون تو را شناخته‌ام شایسته‌ی پرستش دیده‌ام، تو را می‌پرستم و این موضوع نشان‌دهنده‌ی سطح عالی معرفت است البته حضرت آن دو مرحله‌ی قبلی را رد نفرموده و نگفته است که اگر یک عده‌ای خدا را به امید بهشت بپرستند و یا از ترس جهنم پرستش کنند، کار بدی کرده‌اند؛ زیرا کار آنها بهتر از کار کسانی است که اصلاً خدا را نمی‌پرستند.

بعضی را هم اهل توحید نوشته است. اهل توحید، برای خود و عالم هستی، هستی مستقلی قائل نیستند و اینها دسته‌ی دیگری از اولیاء الهی هستند و می‌گویند:

## غیرتش غیر در جهان گذاشت

زان سبب عین جمله اشیاء شد

غیرتش یعنی غیرت الهی و اهل توحید غیر از خداوند  
وجودی نمی بینند. بقیّه‌ی چیزها را سایه‌هایی از لطف خداوند  
می دانند و هستی مطلق را متعلّق به خداوند می دانند. شرح حال  
اشخاصی را که در تذکرة الاولیاء آمده، خوب است که بخوانید ولی  
باید با دقّت بخوانید زیرا هر کلمه‌اش به اندازه‌ی یک کتاب، معنا  
دارد. ان شاء الله اگر باز هم سوالاتی از این قبیل به دستم رسید  
جواب خواهم داد.

چرا برخی سیزده را نحس می‌دانند؟

علت اینکه سیزده به در مردم به طبیعت و بیابان می‌روند، چیست؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در ایران قدیم که چنین رسمی نبوده است. البته من در این رشته زیاد مطالعه ندارم ولی ندیده‌ام که در ایران قدیم نحوستی برای سیزده قائل باشند. به نظر می‌آید اینها بیشتر برگرفته از مسیحیت و نیز اعراب باشد. در میان اعراب از این قبیل رسوم و افکار خرافی زیاد بود چنانچه می‌گفتند مثلاً: اگر صبح یک کلاغ را دیدید که پرواز کرد و یا اگر دیدید کلاگی در خانه‌ی شما نشست بد شگون است. این موضوع به اندازه‌ای در مورد پرندگان، زیاد بود که اصلاً کلمه‌ای را در این باره با پرواز پرندگان ذکر می‌کردند (تطیر می‌گفتند). در قرآن مجید در ذکر چند تن از پیغمبران که برای دعوت مردم به قریه‌ای رفتند و گفتند که چنین نکنید و چنان نکنید، می‌فرماید که مردم آنجا خطاب به آن انبیاء گفتند: ما شما را بد یمن و بد شگون می‌دانیم؛ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ.<sup>۲</sup> آن پیامبران هم در جواب گفتند: طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ<sup>۳</sup> یعنی شومی و نحوست شما از خود شماست. طائر یعنی پرنده، پرنده‌ی شما با خود شما است.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱/۱۱ ه. ش.

۲. سوره یس، آیه ۱۸.

۳. سوره یس، آیه ۱۹.

پرنده به معنای نحوست به کار می‌رفت. حالا این امر الحمدلله به این اندازه در ما ایرانی‌ها نفوذ نکرده است.

عدد سیزده مسأله‌ای است که در بسیاری از مذاهب و نقاط مختلف جهان (در اروپا، آسیا و آمریکا) متداول است. اما راجع به مسأله‌ی نحسی بطور کل مسأله‌ی سعد و نحس زیاد به سواد مربوط نیست. چنانچه آدم‌های خیلی با سواد نیز به آن اعتقاد داشته و دارند. اینشتین نابغه‌ی علم ریاضی و فیزیک را مثال بزنم. ریاضیات علمی دقیق است که مبنای آن محاسبه و به اصطلاح دو دو تا، چهار تا است و در آن هیچ موضوعی بدون دلیل نمی‌باشد، خود اینشتین به شومی عدد سیزده خیلی معتقد بود. مثلاً اگر می‌دید کسی نمره‌اش سیزده شد از او گریزان می‌شد. این نشان می‌دهد که اعتقادات به فهم و دانایی مربوط است و فقط به سواد مربوط نیست. من خیلی دکترها در رشته‌های مختلف دیده‌ام که کم‌فهم هستند، در حالی که خیلی هم دانشمند می‌باشند ولی دهاتی‌هایی را دیده‌ام که درجه‌ی علمی ندارند ولی اینطور نیستند. یا در مورد عطسه کردن، خیلی‌ها چند دقیقه می‌ایستند و می‌گویند: صبر آمد. صبر می‌کنند تا عطسه‌ی دیگر بیاید و بعد به راه خود ادامه دهند. اما در خود همین روستاهای اطراف گناباد دیده‌ام که وقتی کسی عطسه می‌کند، رفیق او می‌گوید: کمی

بایست و سپس یک آیه می‌خواند. همان قدری که آن را خواند، می‌گوید: بس است و می‌رود؛ یعنی در واقع همه چیز را به خدا برمی‌گرداند و خود را موظف می‌داند که با خدا در ارتباط باشد. در یهود نیز مشابه این نوع اعتقادات وجود دارد مثلاً سال یوبیل دارند که هر هفت سال که زراعت می‌کنند نوع زراعت خود را عوض می‌کنند و قواعد مفصلی هم دارد. با گذشت هفت تا هفت سال یعنی چهل و نه سال، سال پنجاهم را می‌گفتند: یوبیل یا یوبیل و معتقد هستند در آن سال هر چه بدهکاری داشتند، تمام می‌شود.

در مسیحیت عِلَّت اعتقاد به شومی عدد سیزده این بود که حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام یازده حواریون داشت که به اصطلاح فداییان حضرت بودند. خیلی‌ها برای اینکه شفا پیدا کنند خدمت حضرت می‌آمدند و شفا طلب می‌کردند. هر بار حضرت چیزی می‌گفتند و توصیه‌ای می‌کردند. یک بار به کسی گفتند: اعتقاد خود را درست کن. آنها یازده نفر خالص بودند که با خود حضرت عیسی دوازده نفر می‌شدند. یهودا آمد و خیانت کرد و حضرت عیسی را در مقابل چند سگه‌ی طلا لو داد. حضرت عیسی آنوقت‌ها مخفی بودند، شبی در باغی بودند. یهودا که نفر سیزدهمی بود آمد و لو داد. از آن تاریخ مسیحی‌ها معتقد هستند که عدد سیزده نحس

است و برای رفع نحوست آن مثلاً نعل اسب در جلوی در خانه آویزان می‌کنند. بدبخت خود اسب اگر می‌توانست، از زیر بار ما خلاص می‌شد، آنوقت ما به نعل او متوسل شده‌ایم.

این است که اگر خوب فکر کنیم هیچکدام از این چیزها جنبه‌ی عقلانی و منطقی ندارد. این است که اعتقاد غیر از منطبق است. زیاد هم نباید با این اعتقادات کلنجار رفت و در این باره باید افکاری را که به اساس و اصول اعتقادات لطمه می‌زند، به عنوان خرافات، ترک کرد ولی از این قبیل موارد جزئی، نه. برای اینکه هر کسی برای خود اعتقاداتی دارد. حالا سیزده‌به‌در هم که ما می‌گوییم از این جهت است که ما مجموعه‌ای، مخلوطی جمع کرده‌ایم از عقاید مسیحیت و عرب قبل از اسلام و اسلام و یادگار خود ایران قدیم که البته ضرری هم ندارد. فقط باید سعی کنیم بر ما مسلط نباشد. به قول آن نویسنده که می‌گوید: بشر ماشین را اختراع کرد یعنی همه‌ی وسایل ماشینی و بر ماشین سوار می‌شود که به هدف برسد ولی بعد از مدتی که آن را اختراع کرد مدتی است که ماشین بر او سوار است یعنی بشر نوکر ماشین شده است. سر ساعت آمدن و سر ساعت رفتن محاسنی دارد ولی یک اسارتی هم در آن هست. شاید مصلحتی بود که در قدیم برای تکامل مسیر سالک به او دستور چله می‌دادند برای اینکه مدتی از همه‌گونه

اسارت‌ها خلاص شود.

عَلَّتْ اینکه در سیزده‌به‌در مردم به دامن طبیعت و بیابان می‌روند این است که برخی رسم داشتند مثلاً روزی در سال به بیابان می‌رفتند که این موضوع محاسنی هم دارد که به یاد انسان می‌آید که من آن کسی هستم که خدا درباره‌اش فرمود: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى<sup>۱</sup>، از این خاکی که می‌بینی تو را آفریده‌ایم و تو را به همین خاک برمی‌گردانیم، بعد یک بار دیگر تو را بر می‌داریم. ما به این خاک، خوب دقت کنیم می‌بینیم وقتی انسان در بیابان است و تنها هم هست فکر او عمیق‌تر کار می‌کند. اینجا هم همه‌ی ما نشسته‌ایم می‌دانیم «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ» ایرادی ندارد ولی احساس نمی‌کنیم که در بیابان برویم، حُسن دیگری دارد برای اینکه بشر اوّلیه هم به گفته‌ی خداوند و هم در اخبار و در کتاب‌های یهود آمده که وقتی به آدم و حوّا گفت: از بهشت بیرون بروید (شیطان را هم مثل اینکه خدا بیرون کرده بود) همراه آدم و حوّا لباس فرستاد که قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ<sup>۲</sup>، لباسی برای تو فرستادیم تا بدن شما را بپوشاند و لباس تقوا از هر لباسی بهتر است. همین اندازه گفته و غیر از این نگفته که چه چیزی

۱. سوره طه، آیه ۵۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۶.

فرستاده ایم و علت اینکه خداوند آنها را بیرون کرد این بود که: اینجا جای آن چیزی که غذای خود قرار دادید و خوردید نیست که بعضی می گویند: آن غذا گندم بود چنانکه حافظ می گوید:

پدرم روضه ی رضوان به دو گندم بفروخت

ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم

و برای آنها گندم را فرستاد و این گندم که با اینها فرستاد، یعنی غذای اصلی شما از گندم و از زراعت به دست می آید. الان هم فکر کنید همه ی غذاها بالاخره از زمین می روید، گوسفند علف می خورد که از زمین روییده شده و امثال اینها. این غذای ما انسان ها است. آنچه که محققین تا حالا فهمیده اند این است که کار اؤلیه ی بشر زراعت و کشاورزی بوده به این معنی تجلیل و احترام از کشاورزی و زراعت یک یاد بود و خاطره ای از رحمت الهی است. منتها هر چیزی اگر به اندازه باشد آن فواید را دارد ولی اگر بیشتر باشد نه، اگر شما هر ماه، سیزده به در بگیرید از زندگی باز می مانید یا همان روز اگر بیشتر باشد از زندگی باز می مانید. به اندازه ی معتدل آنقدر که در یک روز همه، همدیگر را ببینند. وقتی سیزده به در می روید می بینید غالباً همه هستند؛ حتی آنهايي که باغ دارند در این روز غالباً به باغ می روند ولی بعد به بیابان آزاد می روند، که نشانه ای از صحرای محشر است و نشانه ای از مشعر که در حج



است. بنابراین، این سیزده به در رفتن، هیچ عیب و نحسی ندارد. حالا سیزده نشد چهارده. به هر حال چون قرن‌ها است که مردم به سیزده قرارداد بسته‌اند طبق قرارداد و اعتقاد همگان همان روز سیزده را قرار دهید و هیچ عیبی هم ندارد.

## آیا برای حل مشکلات زندگی می‌توان طلاق گرفت؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

قبلاً گفته شد که طلاق آخرین علاج است، مثل جراحی در طب؛ دست یا پا درد می‌کند، سیاه می‌شود، رگ پا را می‌گیرند، دوا می‌دهند، خون می‌گیرند، حجامت می‌کنند، هزار کار می‌کنند که خوب شود یا مدتی با همان وضع می‌سازند، اگر نشد آنوقت پا را قطع می‌کنند؛ ولی ان شاء الله که نیازی به آن نباشد. وقتی پا را بریدند، دیگر درد نمی‌کند. چون دیگر وجود ندارد که درد کند. طلاق هم همینطور، مشکل را حل می‌کند ولی با جدایی، مثلاً خانمی می‌گوید: شوهرم بداخلاق است و چنین و چنان؛ وقتی طلاق گرفت، دیگر اخلاق بد شوهر خود را نمی‌بیند ولی این هم هست که دیگر شوهرش را هم نمی‌بیند. این است که تا بشود باید طلاق نگرفت.

در پند صالح خوانده‌اید که تفاوت حیوان و انسان در این است که انسان فکر پایان بین دارد. همه‌ی حیوانات فکر دارند کمتر یا بیشتر، حتی لطیفه‌هایی که می‌گویند نشان دهنده‌ی این است که حیوانات هم قدرت تشخیص دارند منتها کمتر، انسان صفت خاصی که دارد این است که فکر او پایان بین است؛ یعنی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۱ ه. ش.

نتیجه‌ی الان را نمی‌بیند، نگاه می‌کند که نتیجه‌ی این عمل او بعدها چه خواهد شد؟ این از مواردی است که در مسأله‌ی طلاق باید در نظر بگیریم. من چندی پیش نامه‌ای داشتم که حاکی از مشکلاتی بود که بعد از طلاق برای خانمی پیدا شده بود یعنی از اوّل بوده، حالا آشکار شده، نوشته بود بعضی‌ها آنقدر برای طلاق عجله می‌کنند که همه‌ی حقوق خود را می‌بخشند که طلاق بگیرند، در این موارد بیشتر فکر کنید. احتمالاتی که بعد داده می‌شود را در نظر بگیرید. البته به یاد دارم دو، سه نفر به حرف من گوش دادند و بعد هم خوب شدند. مولوی می‌گوید:

تا توانی پامنه اندر فراق

أَبْعَضُ الْأَشْيَاءِ عُنْدِي الطَّلَاقُ<sup>۱</sup>

این قسمت دوّم فرمایش پیغمبر است که «ناگوارترین چیز نزد من طلاق است».

۱. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر دوّم، بیت ۱۷۵۴.

از دحام جمعیت در مجالس فقری شهرستان و زحمت بایلی که اضافه می شود را چگونه  
رفع کنیم؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

کتاب نابغه می علم و عرفان را که شرح حال مرحوم آقای سلطان علیشاه است و اخیراً نیز چاپ چندم شده حتماً بخوانید، در آن کتاب از قول حاجی نائب‌الصدر شیرازی (صاحب طرائق الحقایق) آمده است که در خدمت آقای سلطان علیشاه بودیم که درویشی از راه دور آمد. باید گفت که در آن ایام امکانات نبود و طی مسیر خیلی سخت بود، مثلاً در سفری که حضرت آقای صالح علیشاه از بیدخت گناباد به حج مشرف شدند و برگشتند، یازده ماه طول کشید. یا مثلاً سفر از بیدخت تا مشهد، اگر خیلی تند می رفتند یک هفته طول می کشید، در هر حال در آنجا می خوانیم که درویشی از طرف مغرب یا مرکز ایران برای زیارت آمده بود و در بین راه هم خیلی زحمت دیده بود که قصه‌ی آن ناراحتی‌ها را تعریف می کرد؛ بعد صاحب طرائق الحقایق می گوید: عرض کردم چه خوب است ایشان (منظور حضرت سلطان علیشاه است) که در بیدخت که یک گوشه‌ی دور افتاده‌ای در ایران است، ساکن هستند به تهران بیایند؛ (شاید هم دعای او بود که ما مدتی است

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۱۲ ه. ش.

تهران هستیم و حال آنکه ما بیدختی هستیم و اهل تهران نیستیم) به هر جهت آقای سلطان‌علیشاه این شعر را بلافاصله خواندند:

می‌توانم آنکه بی این انتظار  
 ره دهم بنمایم راه گذار<sup>۱</sup>  
 لیک شیرینی و لذات مقرر  
 هست بر اندازه‌ی رنج سفر<sup>۲</sup>

یعنی هر چه در این راه زحمت کشیدی، نتیجه‌ی آن را خواهی دید. این مثل عامیانه هم هست که می‌گوید: هر چی پول بدی آش می‌خوری. حالا وضع ما هم همینطور است، هر چه پول دادیم آش می‌خوریم. در زمان فعلی دیگر چنین زحمت‌هایی نیست، جاده‌ها صاف و آسفالت است، حتی پیاده هم خیلی‌ها به سفر می‌روند. تلفن و موبایل هم هست همه این چیزها مهیاست، بنابراین حالا که این زحمت‌ها نیست، خداوند یک زحمتی به دست خود ما ایجاد کرده است؛ ازدحام جمعیت؛ این مورد به دست خود ما (یعنی خود بشر) به وجود آمده است. در یک شهری، مجلس فقری تشکیل نمی‌شد. من گفتم: مجلس برقرار شود و از مشایخ هم آنجا بروند. به مرور عده‌ی فقرا در آنجا بیشتر شد. حالا

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۵۵.

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۵۷.

بعضی از فقرای آنجا می‌گویند: ازدحام جمعیت است، بله وقتی جمعیت فقرا زیاد شد یک زحمت‌هایی اضافه می‌شود و باید آن زحمت‌ها را تحمّل کرد، زحمت‌هایی که در قبل از افتتاح مجلس فقری نبود، بالاخره زحمت هست ولی باید صبر کرد تا تمام شود. خود مجلس داشتن و اینکه توصیه به حضور در مجالس فقری شده است و بیان این نکته که تا بشود شب‌دوشنبه و شب‌جمعه به مجالس بروید، برای این است که دیدار مؤمنین (حتّی صرف دیدن ظاهری مؤمنین) نیز مفید است و اثر دارد. عده‌ای که همدیگر را می‌بینند و می‌شناسند، به خصوص در شهرهای بزرگ که ممکن است در یک هفته همدیگر را نبینند، در شب مجلس یکدیگر را می‌بینند و از هم خبر می‌گیرند. مثلاً اگر یک نفر نیاید به سراغ او می‌روند که چرا نیامده است؟ اگر گرفتاری داشته باشد، سعی می‌کنند، آن را رفع کنند. از طرفی هم، دیدن اینکه فرد مؤمن دیگری نماز می‌خواند، البتّه نه اینکه جلوی کسی بخواند، این نماز برای حال ایمانی انسان مفید است و باعث تقویت آن می‌شود و اعتماد او به خداوند بیشتر می‌گردد. این اعتماد را بنده، «اعتماد به نفس» می‌گویم، برای اینکه من هم به عنوان یک بنده‌ی خدا، به نفس خود اعتماد می‌کنم. البتّه معنا یکی است و لغت فرق دارد؛ در هر حال با حضور در مجالس اعتماد آدم در کارها

زیادتر می‌شود.

انسان بطور فطری از تنهایی ناراحت می‌شود، چنانکه از تاریکی هم دلگیر می‌شود. وقتی روشنی باشد و عده‌ای هم مجتمع باشند در حال انسان خیلی اثر می‌کند و اینکه در جمع گاهی چراغ روشن می‌کنند به همین دلیل است، البته خود نور ایمان و نور مؤمنین برای روشنایی کافی است. همان نور دل انسان را روشن می‌کند. این ناراحتی‌هایی را که ایجاد می‌شود، تحمل کنید و از طرفی این مثل را از یاد نبرید که می‌گویند: کسی در چاه افتاده بود و داد می‌زد: کمک کنید، یکی رد شد، گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: من را از چاه بیرون بکشید، گفت: صبر کن بروم طناب بیاورم تا تو را بالا بکشم. آن فرد گفت: اگر صبر نکنم چه کنم؟ لذا صبر بکنید و البته توکل بر خداوند را هم داشته باشید. اینکه می‌گوییم صبر کنید، اگر نکنید، چه می‌شود کرد؟ اینها تا حدودی روحیه‌ای است که در همه هست؛ باید هم باشد، طبیعی است؛ و اگر به حد اعتدال باشد طبیعی است و آن این است که آدم، محور و گردش جهان را خود می‌داند. مثلی است که می‌گویند؛ یکی از ملا نصرالدین (که به هر جهت ادعای علم و دانش داشت) پرسید که مرکز زمین کجاست؟ او هم گفت: همین جایی است که من ایستاده‌ام. گفت: از کجا این حرف را می‌زنی؟ گفت: کاری ندارد، متر را بردار و

محاسبه کن. آن شخص گفت: تعداد ستاره‌های آسمان چند تا است؟ ملا نصرالدین گفت: به تعداد همین پشم روی مرکوب من؛ گفت: از کجا می‌دانی؟ گفت: باور نداری بشمر؛ این جواب‌ها به علت این است که انسان همه چیز را بر محور خود می‌سنجد، ما هم همه چیز را بر محور خود می‌گیریم، منتها باید حساب کنیم که یک اعتدالی در آن باشد.

ما انتظار داریم زندگی در جامعه آرام باشد، ابتدا به خود نگاه می‌کنیم تا متوجه شویم که آیا آرام است یا خیر؟ اگر ناآرام هستیم می‌گوییم: جامعه ناآرام است. این تا اندازه‌ای صحیح است که ما خود را مقیاس قرار دهیم ولی زیادتر از این دیگر صحیح نیست. آیا همه‌ی گردش کیهان و جهان و اینها برای این است که ما بگردیم؟ آیا آنچه ضروریات و غیر ضروریات ماست در اختیار ما قرار دارد، خداوند گفته است: *وَأَتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ*<sup>۱</sup>، هر چه خواستید به شما دادم. این بدین معنی نیست که هر چه خواستید (مثلاً یک اتومبیل گران قیمت و یا یک کاخ) به شما می‌دهد، بلکه هر چه اقتضای طبیعت شما بود، به شما داده شده است. اقتضای طبیعت ما فعالیت، کار و تحمل سختی و رفع کردن آن است. حتی اگر به استراحت برویم. یک هفته یا ده روز استراحت می‌کنیم و از



آن خسته می‌شویم. باید بیایید و کار کنید؛ پس طبیعت انسان کار است منتها به اندازه‌ی مشخصی؛ یکی همه‌ی زمین و زمان را خراب می‌داند؛ می‌گوید دلم می‌خواهد، فلان جا اینطور باشد و جای دیگر آنطور؛ ممکن است آنچه می‌گوید صحیح هم باشد ولی فکر کن تا آنچه شدنی است انجام بدهی؛ آنچه نشدنی است به خدا واگذار کن، زیرا مصلحت خداوند است. اگر در کارها، حالت صبر و توکل و فعالیت فکری و غیرفکری را داشته باشیم، آنگاه دیگر مشکلات برای ما حاد نمی‌شود. ان شاء الله.

## فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)
	۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)
	۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)
	۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)
	۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)
مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مردادالی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)

		مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	۴۰
		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	۴۱
		شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	۴۲
		مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	۴۳
مجموعه نهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۵
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۴۷
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-	
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	۴۸
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	۴۹
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	۵۰
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	۵۱
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	۵۲
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۵۳
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	۵۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۵
		گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۵۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۷

	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم و هشتم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
	۵۰۰ تومان	

۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)	
۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)	
۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)	
۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	
۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)	
۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	
۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)	
۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	
۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	
۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه شانزده:  
شامل ۱۰ تومانی  
(جزوه)

مجموعه هفده:  
شامل ۱۰ تومانی  
(جزوه)

	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اوّل)	۱۱۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۱۲۰
۵۰۰ تومان	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۱۲۲
۵۰۰ تومان	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
۵۰۰ تومان	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴

مجموعه هجده:

۱۰۰۰ تومان

(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه نوزده:

۱۰۰۰ تومان

(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه بیست: ۵۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوششم)	۱۲۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهفتم)	۱۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهشتم)	۱۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادونهم)	۱۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)	۱۲۹
۲۰۰ تومان	درباره‌ی بیعت و تشرّف	۱۳۰
مجموعه بیست و یک: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادویکم)	۱۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادودوم)	۱۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوسوم)	۱۳۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوچهارم)	۱۳۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوپنجم)	۱۳۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوششم)	۱۳۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهفتم)	۱۳۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهشتم)	۱۳۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادونهم)	۱۳۹
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)
مجموعه بیست و دو: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت نودم)	۱۴۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت نود و یکم)	۱۴۱
		۱۴۲
		۱۴۳
	پرسش و پاسخ	۱۴۴
	با گزیده‌هایی از بیانات	۱۴۵
	حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده	۱۴۶
	(مجدوب علیشاه)	۱۴۷
		۱۴۸
		۱۴۹



۲۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوّم)	۱۵۰
	درباره‌ی دعا (قسمت اوّل)	۱۵۱
	درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اوّل)	۱۵۲
	درباره‌ی بیماری و شفا	۱۵۳
		۱۵۴
		۱۵۵
	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸
		۱۵۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	-
۵۰ تومان	درباره‌ی روح (قسمت اوّل)	۱۶۰
۵۰ تومان	درباره‌ی دعا (قسمت دوّم)	۱۶۱
۵۰ تومان	درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوّم)	۱۶۲
۵۰ تومان	درباره‌ی شیطان (قسمت اوّل)	۱۶۳
۵۰ تومان	درباره‌ی استخاره (قسمت اوّل)	۱۶۴
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۱۶۵

مجموعه بیست و سه:  
شامل ۱۰ جزوه  
۵۰۰ تومان